

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹/صفحات ۱۳۰-۱۰۹
مقاله علمی - پژوهشی

ضرورت توجه به دانش‌های کمکی تاریخ از منظر باستانی پاریزی (مطالعه موردی: جغرافیا و باستان‌شناسی)^۱

فخری زنگی‌آبادی^۲

علی ناظمیان فرد^۳

هادی وکیلی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۶

چکیده

محمدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۹۳-۱۳۰۴) از معدود پژوهشگرانی است که در عرصه مطالعات تاریخی از سبک ویژه و منحصر به فردی برخوردار است؛ در این سبک، اتکا به دانش‌های کمکی تاریخ وجه بارز و برجسته‌ای دارد. او با اینکه شأن استقلالی تاریخ را به مثابه یک دیسیپلین و رشته علمی پذیرفته و سال‌ها در این عرصه به تدریس و پژوهش اهتمام ورزیده است، سر نیازمندی تاریخ به دانش‌های کمکی را در چه می‌داند و غفلت از آنها را موجب پدید آمدن کدام نقیصه می‌شمارد. یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش کیفی و رویکرد توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد که باستانی پاریزی از آنجا که تاریخ را دانشی مصرف‌کننده می‌داند، بر این باور است که این شاخه از معرفت، با استفاده از یافته‌های دانش‌های کمکی، مانند جغرافیا و باستان‌شناسی، می‌تواند بر زوایا و خبایای گذشته پرتوافشانی کند و آنها را به عرصه شناخت، توصیف و تبیین بهتر بکشانند و غفلت از این دانش‌ها، در حکم محرومیت از داده‌ها و یافته‌هایی است که می‌تواند امکان‌های یادشده را برای تاریخ‌پژوه فراهم کند.

واژگان کلیدی: تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی، دانش‌های کمکی تاریخ

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.35118.1501

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران:

zangiabadi.fakhri@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول): nazemian@um.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ در دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران: vakili@um.ac.ir

- مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان "مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی"، دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.

مقدمه

در میان شاخه‌های علوم انسانی که به صورت‌های مختلف، به انسان، تعلقات و روابط او می‌پردازند، تاریخ، به حیث تأمل در فرایند صیوروت انسان، از ارزش شایانی برخوردار است. دانشی که از آن به تاریخ یاد می‌کنیم و از عمده‌ترین منابع آگاهی‌بخش در خصوص معرفت و معیشت انسان به حساب می‌آوریم، چنان است که اگر با دانش‌های کمکی خود پیوند یابد، توان بیشتری در امر شناخت و آگاهی‌بخشی خواهد داشت.

گسترش آگاهی و ژرف‌اندیشی تاریخ‌پژوه به وقایع سیاسی و نظامی ادوار گذشته و نیز پیامدهای فرهنگی و تمدنی آنها، تنها از راه بهره‌گیری از دانش‌های کمکی تاریخ، از جمله باستان‌شناسی و جغرافیا، میسر خواهد شد (Carr, 2001: 154). این نکته، متضمن این معناست که تلاش برای رسیدن به واقعیت‌های گذشته و ارائه فهم و تفسیری خردپسند از آنها، نمی‌تواند محدود و متکی به داده‌های صرف تاریخی باشد؛ چه، این داده‌ها زمانی می‌تواند هدف‌های یادشده را برآورده کند که در کنار یافته‌های دو دانش کمکی تاریخ، یعنی جغرافیا و باستان‌شناسی، دامنه نگاه مورخ را در شناخت گذشته‌های دور از دسترس، وسعت و عمق شایسته‌ای بخشد.

دانش‌های کمکی تاریخ، دست‌کم سه نقش عمده را می‌توانند در مطالعات تاریخی ایفا کنند: هم داده‌های نوین در اختیار تاریخ‌پژوهان قرار دهند؛ هم شیوه‌های تازه‌ای را به اتکا شواهد معتبر مطرح کنند، و هم به خلق مباحث جدید و گفتمان‌های نوظهور در تاریخ‌نگاری کمک کنند (Janssen, 2017: 427). به‌کارگیری این دانش در تاریخ‌نگاری مدرن غربی، بیشترین و مشهودترین اثر را در تاریخ‌های ملی داشته و به خلق ژانرهای جدید انجامیده است (همان: ۴۲۹).

امروزه در نسبت‌های مختلفی که میان تاریخ و دانش‌های کمکی آن مطرح می‌شود، رویکرد تعاملی اهمیت بیشتری دارد. این رویکرد، گویای آن است که هر چه دانش تاریخ بیشتر بتواند در تعامل با دانش‌های کمکی، از تئوری‌ها، تکنیک‌ها، روش‌ها و حتی بینش‌ها و نگرش‌های آنها به منظور احاطه بر متعلق شناخت خود بهره ببرد، هم می‌تواند به غنای هویتی بیشتری نائل آید و هم فراورده‌های بهتری را عرضه کند (کاشی و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۵). حسب این رویکرد، مورخ با شناخت دانش‌های کمکی تاریخ، می‌کوشد تا دامنه آگاهی‌های خود را فراخی بخشد؛ امری که بی‌تردید در داوری‌های او ایفای نقش خواهد کرد (برگ، ۱۳۷۶: ۱۱۱).

در حقیقت، در رویکرد تعاملی، تاریخ به سایر دانش‌هایی که موضوع اصلی آنها شناخت انسان است، نزدیک می‌شود (نورائی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۰۸) تا با آنها وارد تعامل شود. در این تعامل،

نه تنها تاریخ از دانش‌های کمکی بهره‌مند می‌شود، بلکه در پرتو جزء‌نگری‌هایی که خاص تاریخ است و امکان شالوده‌شکنی را برای این شاخه از معرفت فراهم می‌کند، خود را در کانون توجه دانش‌های دیگر نیز قرار می‌دهد (کاشی و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۷).

مسیبوق به همین معنا، باستانی‌پاریزی با عنایت به ضرورت توجه به دانش‌های کمکی تاریخ، بر این باور است که در سده اخیر که توجه به مسائل اجتماعی در مطالعات تاریخی فزونی یافته، دیدگاه‌های تازه‌ای نیز در دانش تاریخ پدید آمده است که به کمک آنها می‌توان نوع زندگی اجتماعی، شکل طبقاتی، نظامات، آداب و رسوم مردم و مواردی از این قبیل را در ادوار مختلف تاریخی، مطالعه و بازخوانی کرد. تردیدی نیست که در این راه، بسیاری از دانش‌های دیگر به کمک تاریخ خواهند آمد تا با ژرف‌نگری تاریخ‌پژوهان، افق‌های نوینی را فراروی آنها بگشایند و امکان داوری‌های استوارتری را فراهم کنند. بر همین اساس، او معتقد است که تاریخ چنانچه با نگاه توسعه‌نگارانه شود، طبعاً با دانش‌های کمکی و همسایه خود وارد تعامل خواهد شد که هر کدام می‌توانند در پرتوآشنایی به زوایای حیات اجتماعی بشر ایفای نقش کنند و در این راه، دانش تاریخ را از یافته‌ها و فراورده‌های خود بهره‌مند کنند (باستانی‌پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۶۲ و ۱۳۳؛ همو (ب)، ۱۳۷۸: ۱۵۸؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۱۸).

باستانی که خود مبدع سبک خاصی در تاریخ‌نگاری است، بر ضرورت توجه به دانش‌هایی چون جغرافیا و باستان‌شناسی در تاریخ‌پژوهی ملتزم و پایبند است تا همان‌گونه که مکتب آنال از فواید به‌کارگیری اقتصاد و جغرافیا در تاریخ‌نگاری بهره‌مند شد، او نیز از یافته‌های این دو دانش در پویاسازی تاریخ بهره‌بردار (کلمرزی، ۱۳۹۸: ۴۱۸-۴۱۷).

پژوهش حاضر، از حیث عنوان و مسئله، هیچ پیشینه‌ای ندارد. مطالعات سودمندی که تاکنون حول محور باستانی‌پاریزی انجام شده، اغلب ناظر به تاریخ‌نگاری اوست. عبدالرسول خیراندیش در مقاله «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری دکتر باستانی‌پاریزی» در مقام شرح و بیان سبک آنالیتیک باستانی‌پاریزی است که با نگاه همدلانه او به تاریخ از صورتی تألیفی برخوردار شده است. محمدعلی رنجبر در مقاله «پارادایم‌شناسی باستانی‌پاریزی» کوشیده است تا وجوه سه‌گانه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را در تاریخ‌نگاری باستانی‌پاریزی بازجوید و نشان دهد که چگونه تلفیق این سه مؤلفه پارادایمیک، تاریخ‌نگاری او را تشخیص بخشیده است. حسین آبدیان نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری باستانی‌پاریزی» کوشیده است تا با عنایت به رویکرد شبه‌فلسفی او به رویدادهای تاریخی، نشان دهد که زمان، مکان و شخصیت‌ها، برای باستانی‌پاریزی در حکم دستگاهی از مختصات مفاهیم در تاریخ‌پژوهی به شمار می‌آیند. گوئل کهن در مقاله «فراخ‌نگری و انگیزه‌پروری باستانی‌پاریزی» با توجه به

نگرش سیستمی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی و آمیختگی طنز با جزء و کل رویدادها در این سبک، مدعی شده که او این شیوه را عالمانه برای گریز از محدودیت‌های زمانه برگزیده است. رضا شاه‌ملکی در مقاله «هویت و انسان‌گرایی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» در پی آن است تا مؤلفه‌های هویتی انسان ایرانی را از دیدگاه باستانی پاریزی واکاوی کند و سهم هر کدام را به تفاریق باز نماید. زهره رضایی و همکارانش نیز در مقاله «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» به اهتمام باستانی پاریزی جهت بهره‌مند کردن توده‌ها از تاریخ پرداخته و نشان داده است که او آگاهانه این روش را که حاصل هم‌نشینی تاریخ، ادبیات، فولکلور و مثل‌های عامیانه است، برای افزایش آگاهی تاریخی توده‌ها برگزیده است. با این اوصاف، دانش‌های کمکی تاریخ، در کانون توجه هیچ‌یک از پژوهش‌های انجام‌شده، قرار نگرفته است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با پرکردن این خلأ، ضرورت توجه به این دانش‌ها را از منظر باستانی پاریزی بکاود و اهمیت آن را نشان دهد.

۱. جغرافیا

امروزه جغرافیا در پیوند تنگاتنگ خود با زمین‌شناسی، در حکم «علم الارضی» است که می‌کوشد زیستگاه بشر را با مختصات، عوارض و ویژگی‌های متفاوتی که دارد، شناسایی و راه تعامل انسان را با محیط هموار کند (پاپلی یزدی، ۱۳۸۱: ۸؛ عابدی سروستانی، ۱۳۹۱: ۲). پیوند استواری که تاریخ با جغرافیا دارد، چنان است که هیچ مورخی نمی‌تواند آن را نادیده انگارد و از آن به مثابه بستر وقوع رویدادها، غفلت ورزد. چه، از دیر باز، عوامل و عوارض جغرافیایی، هر کدام به سهم خود، در وقوع، عدم وقوع، تسهیل یا تمنیع رویدادهای تاریخی نقش‌آفرین بوده‌اند. بی‌جهت نیست که امروزه دانشی به نام جغرافیای تاریخی وظیفه خود می‌داند که تأثیر محیط جغرافیایی بر رویدادهای تاریخی و نیز شکل‌گیری مرزها و پیدایش دولت‌ها را روشن کند (Semple, 1908:2).

صاحب‌نظرانی چون گرین و بریس بر این باورند که جغرافیا نه تنها ریشه‌های تاریخ را در خود دارد و به آن تعیین می‌بخشد، بلکه بدون آن کلید فهم تاریخ از دست خواهد رفت (بیکر، ۱۳۹۲: ۴۳-۴۴). مسبق به همین معناست که باستانی پاریزی، مرزهای طبیعی را عوامل نفوذی جغرافیا در تاریخ می‌شمارد (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۴۴؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۱۹-۳۱۸) و می‌گوید در طول تاریخ، هر کشوری که از کوه و دریا بهره بیشتری داشته، قدرت و سابقه تمدنی بیشتری را به خود اختصاص داده است (همو (آ)، ۱۳۹۲: ۴۰). چه، کوه‌ها همواره در حکم پناه آدمیان و فاصله تمدن‌ها و منشأ آبادانی و برکت بوده‌اند؛ آن‌چنان که

دریاها نیز مرزهای طبیعی برای تاریخ ملت‌ها رقم زده‌اند و زمینه پیوند تمدن‌ها را از طریق دریانوردی ایجاد کرده‌اند (همو، ۱۳۸۰: ۳۱۹-۳۱۸؛ همو(آ)، ۱۳۹۲: ۴۰).

اگرچه فضل تقدم از آن داری بود که در آغاز نیمه دوم سده بیستم میلادی از تأثیر جغرافیا بر تاریخ سخن گفت و کوشید تا جغرافیا را در ورای تاریخ به عرصه شناخت بکشاند (بیکر، ۱۳۹۲: ۶۲)، به اقتفای او، باستانی‌پاریزی نیز با عنایت به همزادبودن جغرافیا و تاریخ (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۱۸)، بر توجه لازم به جغرافیا و بهره‌وری از آن به‌مثابه دانش کمکی تاریخ تأکید کرد (همو(الف)، ۱۳۷۸: ۱۳۴). چه، به باور او، ضرورت توجه به جغرافیا از آنجا ناشی می‌شود که تنها سکونت‌گاه‌هایی که بشر در طول تاریخ برای خود ساخته، در پیوند با محیط جغرافیایی و شرایط اقلیمی بوده است (همو(ب)، ۱۳۹۲: ۲).

۱.۱. پیوند انسان، مکان و رویداد

سنگ‌بنای جغرافیا با درهم‌تنیدگی پدیده‌های طبیعی و انسانی نهاده شده است، به همین سبب، مفهوم دانش جغرافیا بر اساس رابطه متقابل انسان و محیط تعریف می‌شود (شکوئی، ۱۳۷۵: ۸/۱۵). در حقیقت، کنش‌های متقابل نیروهای گوناگون طبیعی و انسانی در یک بافت مکانی معین، موجب پدیدآمدن چشم‌انداز جغرافیایی خواهد شد که شناخت آن می‌تواند نگرش تاریخ‌پژوه را در راستای فهم روابط انسانی و محیط و نیز تحلیل کنش‌های تاریخی انسان در واحد خاص جغرافیایی، عمق و غنای بیشتری بخشد (مولایی هاشجین، ۱۳۸۵: ۵؛ سعیدی، ۱۳۷۸: ۹؛ جردن و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۹).

در مطالعات جغرافیایی، مفهوم مکان در هسته مرکزی تحلیل‌ها قرار دارد. تردیدی نیست که مکان‌ها، به‌مثابه ظرف حدوث حادثه، در تاریخ، اگرچه پراکندگی و ناپیوستگی دارند، بی‌تردید با مختصات و ویژگی‌های منحصربه‌فرد توانسته‌اند رویدادها را مقدر به اقدار خود کنند. از این رو، برای تاریخ‌پژوه، مهم است که بداند چگونه یک مکان جغرافیایی توانسته است کنش‌های انسانی را تحت تأثیر شرایط خود قرار دهد و در مقابل، چگونه انسان توانسته است به کمک اندیشه و ابزار، شرایط محیطی را به سود خویش تغییر دهد (Jakle, 1980: 2). لذا جغرافیا با این درجه از اهمیتی که در حیات انسان دارد، نباید با غفلت و بی‌مهری اهل تاریخ مواجه شود. چه، تاریخ‌پژوه برای شناخت انسان و کنش‌های او ناگزیر از شناخت جغرافیایی است که آدمی در آن زیسته و اعمال و رفتار خود را در قالب شرایط و مقتضیات آن سامان داده است. تاریخ بشر گواه آن است که کامیابی‌ها و ناکامی‌های افراد، جوامع و گروه‌های اجتماعی تا حد زیادی متأثر از شرایطی بوده است که محیط جغرافیایی در اشکالی از فرصت و

تهدید برای آنان فراهم می‌کرده است.

باستانی پاریزی به‌مثابه یک تاریخ‌پژوه، با هوشمندی به لزوم عنایت اهل تاریخ به جغرافیا، در جای‌جای آثار خویش اشاره می‌کند و با تأکید بر این مهم، ضرورت شناخت جغرافیا را به‌عنوان یکی از دانش‌های معین و مددکار تاریخ یادآور می‌شود (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۳۴؛ همو (الف)، ۱۳۷۱: ۱۹) و هم‌صدا با ابن‌خلدون، خاطر نشان می‌کند که سخن‌گفتن در باب تاریخ، بی‌آنکه پای جغرافیا به میان آورده شود، امری ناتمام خواهد بود (همو (آ)، ۱۳۷۱: ۱۴۳). چه، پیش از او ابن‌خلدون به پیروی از مسعودی، استفاده از دانش جغرافیا در تحلیل‌های تاریخی و مطالعه اقوام و مذاهب را لازم می‌شمرد (صدقی، ۱۳۸۸: ۲۳).

تاریخ‌پژوه برای شناخت، توصیف و تبیین رویدادهای گذشته، افزون بر داده‌های تاریخی، به درکی از فضای وقوع رویدادها نیازمند است که در حکم ظرفی برای مظهر حادثه عمل کرده است. این مهم، تنها در سایه التفات به جغرافیا حاصل خواهد شد (Carr, 2001: 156). این امر، گویای آن است که هرگونه تلاش برای شناخت، توصیف و تبیین کنش‌های تاریخی، محتاج به درک محیطی است که بستر فضای فیزیکی و جغرافیایی حوادث را رقم زده است. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی، تاریخ را متأثر از عوارض طبیعی / جغرافیایی می‌داند و لزوم شناخت جغرافیا را برای هر تاریخ‌پژوه، مقدم بر شناخت تاریخ می‌شمارد و به‌رغم خط‌کشی‌هایی که امروزه در مراکز آکادمیک، میان این «علم دو قلو» کشیده شده است، شناخت و بهره‌گیری از جغرافیا را از این حیث ضروری می‌شمارد که تاریخ از دامن آن زاده شده است (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۹۲: ۳۵؛ همو، ۱۳۸۸: ۲۱۰؛ همو (آ)، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۵). به همین سبب، او در مطالعات تاریخی، از وضعیت و موقعیت جغرافیایی و نسبت آن با زندگی مردم غافل نمی‌ماند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۰). مراد از موقعیت جغرافیایی، محل قرارگرفتن یک واحد جغرافیایی به دیگر واحدهاست؛ اما وضعیت جغرافیایی، ناظر به کمیت و کیفیت پدیده‌های جغرافیایی نظیر کوه، دره، رود و ناهمواری‌ها در یک واحد مکانی است (علی‌جانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۱۹) که هر دوی اینها در وقوع واقعه نقش دارند. برای نمونه، در مناطقی که رودخانه‌های بزرگ و چراگاه‌های وسیع وجود داشته، کشاورزی و دامداری از رونق خاصی برخوردار بوده است. در مناطق ساحلی نیز که مردم به اقتضای محیط به ماهیگیری و دریانوردی روی می‌آوردند، زندگی و فرهنگ، متناسب با همان محیط پدید آمده است (خیراندیش، ۱۳۸۳: ۲۲).

ارتباط جغرافیا و تاریخ از مقوله‌ای به نام جغرافیای ناحیه‌ای شروع می‌شود که در حقیقت، جغرافیای تاریخی زاینده همین ارتباط است (ودیدی، ۱۳۴۸: ۱۹۹). شناخت راه‌های تجاری،

کانون‌های ثروت، رویدادهای سیاسی و اختلافات مرزی در مطالعات تاریخی چنان است که همیشه بستر مکانی و جغرافیایی خود را می‌جوید (باستانی‌پاریزی (الف)، ۱۳۷۱: ۴۶-۴۵؛ همو، ۱۳۶۷: ۳۵۲-۳۵۱) و شناخت این بسترهاست که تاریخ‌پژوه را از مانع‌ها و رادع‌ها باخبر خواهد کرد. به همین سبب، باستانی معتقد است که جای پای تاریخ را باید در جغرافیا جست. چه، «در طول تاریخ، طبیعت، کم‌وبیش، سد راه پیشرفت فاتحان و جهان‌طلبان بوده است. بسا سرما که سپاه‌یانی مثل سپاه خوارزمشاهیان را در اسدآباد از پا انداخت و بسا گرما و تشنگی که سربازان کمبوجیه و اسکندر را در زیر ریگ‌های آمون و جیرفت و گذروزی دهن‌کرد و بسا سیلاب‌ها که لشکرها را برد و آذوقه‌ها را نابود کرد و پایگاه‌های نظامی را زیر و زبر کرد (همو (آ)، ۱۳۷۱: ۳۳۴).

باستانی عمیقاً بر این باور است که از شناخت رودخانه‌ها، جنگل‌ها، دشت‌ها، راه‌ها، کوه‌ها، دریاها، روستاها و شهرها نباید غفلت کرد که همگی از مظاهر و جلوه‌های جغرافیایی است و با تاریخ حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بشر پیوند تنگاتنگ دارند. چه، مختصات و شرایط جغرافیایی هر یک از این پدیده‌ها در کیفیت وقوع رویدادهای تاریخی نقش اساسی دارد. به همین دلیل، او با استعانت از جغرافیا در مطالعات تاریخی، غافلانه از کنار بیابان‌ها، کویرها و روستاها نمی‌گذرد و می‌کوشد تاریخ را در بستر جغرافیا شناسایی کند (باستانی‌پاریزی (ب)، ۱۳۷۱: ۸-۹). چه، باور او بر این است که صورت‌بندی روشن از حیات تاریخی انسان بدون ملاحظه عوامل و پدیده‌های جغرافیایی اساساً میسر و ممکن نیست (همو، ۱۳۷۵: ۱۵-۱۴؛ همو (آ) ۱۳۷۱: ۴۶-۴۵).

باستانی‌پاریزی با همه ضرورتی که برای التفات به جغرافیا در مطالعات تاریخی قائل است، از این دقیقه غافل نمی‌ماند که عنایت به جغرافیا نباید به پذیرش تام و تمام آراء محیط‌گرایان بینجامد. چه، محیط‌گرایان بر این باورند که تمدن‌ها زائیده محیط جغرافیایی خود است؛ یعنی، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، تعیین‌کننده افکار و رفتار ساکنان خود است (Mises, 1957: 324). نکته غیرقابل دفاعی که در این ادعا نهفته، این است که جغرافیا به‌عنوان یک عامل فعال و اراده و کنش انسانی به‌عنوان یک عامل منفعل لحاظ شده است. در حالی که محیط جغرافیایی تنها یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده موقعیتی است که آدمی پس از تولد در آن قرار می‌گیرد و با به‌کارگیری توان فکری و جسمی خود می‌کوشد تا شرایط را به سود خود تعدیل کند و از رنج و دشواری‌هایی که زیست بوم جغرافیایی بر او تحمیل می‌کند، بکاهد. در حقیقت، شرایط جغرافیایی می‌تواند در حکم محرکی باشد که آدمی را به تلاش در جهت پیشرفت و بهره‌برداری از محیط وادار می‌کند (باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۷: ۱۶۲؛ همو (ج)،

۱۳۷۱: ۵۷).

اگرچه باستانی به صراحت گفته است که «نطفه تاریخ در جغرافیا بسته می‌شود» (باستانی پاریزی: ۱۳۸۸: ۲۱۰) اما این ادعای او را نباید قرینه‌ای دال بر همدلی با جبرگرایان پنداشت؛ چه، جبرگرایان همواره تاریخ را معلول جغرافیا می‌شمارند (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۴۲-۱۴۱) اما باستانی پاریزی بر این عقیده است که در دل جغرافیای طبیعی، جغرافیای انسانی وجود دارد که آدمیزاد به‌عنوان کنشگر تاریخی، می‌تواند سایر عوامل جغرافیایی را شناسایی کند و با کشش و کوشش خود بر تنگناهای ناشی از جغرافیای طبیعی فائق آید (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۴۸-۱۴۹).

با اینکه باستانی در موضعی دیگر آشکارا اظهار کرده است که «سرنوشت تاریخ را جغرافیا تعیین می‌کند» (همو (آ)، ۱۳۷۸: ۱۳۶)، اما نقشی که وی برای کنشگر انسانی در پیوند با زمان و مکان قائل است و این امر برای او در حکم فلسفه تاریخی است که بر بنیاد آن می‌کوشد تا امر واقع را در پیوند با این سه عنصر مدنظر قرار داده و مطالعه کند (Matthee, 2015: 36)، تصور هم‌نوبی او با محیط‌گرایان و جبراندیشان را منتفی می‌کند (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۴۹-۱۴۸). تنها خطایی که از حیث روش‌شناختی و منطق کاربردی در این ادعا متصور است، مغالطه کنه و وجه است که حسب آن، وجهی از پدیده با تمامیت آن برابر انگاشته شده است (سروش، ۱۳۷۰: ۱۳).

۱.۲. جغرافیا؛ فرهنگ و تمدن

بازاندیشی تاریخی در گرو شناخت افکار کنشگرانی است که مورخان درباره آنها به مطالعه می‌پردازند و می‌کوشند تا از راه کشف معنای نهفته در کنش‌های آنان، به این مهم راه یابند. جغرافیای تاریخی در حقیقت به دنبال شناخت فضایی است که کنش‌ها در آن شکل گرفته است. برای این کار، لازم است اصول و تفکر نهفته در کنش‌ها را به عرصه شناخت بکشاند. فهم اندیشه و کنش آدمیان در مقاطع مختلف، مستلزم به‌کارگیری طیف وسیعی از دانش‌های تاریخی است که در آن میان، جغرافیای تاریخی می‌کوشد تا نحوه تعامل انسان و محیط را که منجر به تولید فرهنگ و پدیدآمدن تمدن شده است، مطالعه کند.

جغرافیای تاریخی از آن حیث پسوند تاریخی به خود گرفته است که همچون تاریخ به ایده‌ها و اندیشه‌های آدمیانی می‌پردازد که بر روی زمین سکونت داشته‌اند (Guelk, 1997: 229). علاقه جغرافی دان تاریخی به مطالعه نحوه سکونت انسان بر روی یک واحد جغرافیایی، لاجرم توجه او را به عناصر حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیباشناختی جلب خواهد کرد و

این امر، او را به درک جامعی از موضوع شناخت خود- فرهنگ و تمدن- رهنمون خواهد کرد (همانجا). در تلاش برای شناخت این موارد، جغرافی‌دان می‌کوشد تا آنها را در بافت تاریخی‌شان مطالعه کند و سپس، تفسیری از ابتکار و خلاقیت انسان در زیست جهان فیزیکی‌اش به دست دهد (همان: ۲۳۱-۲۳۰).

غفلت از جغرافیا، تنها به معنی نادیده گرفتن یک مکان نیست، بلکه بی‌توجهی به زیست جهان فرهنگی افراد و گروه‌هایی است که در آن محیط می‌زیسته‌اند و از منظر بوم‌شناختی و انسان‌شناختی، خالق و پاسدار ارزش‌هایی بوده‌اند که با محیط جغرافیایی‌شان پیوند استوار داشته است (Williams, 1994: 5). از این رو، توجه به جغرافیای انسانی و طبیعی به مثابه عناصر مقوم فرهنگ و تمدن، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت این دو باشد. بی‌جهت نیست که هم‌صدا با جغرافی‌دانانی که بر شناخت انواع راه‌های خشکی، آبی و هوایی در پیوند میان جوامع و تمدن‌های بشری تأکید می‌کنند (ایست، ۱۳۹۲: ۸۰-۷۹)، باستانی‌پاریزی از ضرورت شناخت راه‌های بیابانی و کویری ایران در پیوند این سرزمین با مراکز تمدنی هم‌جوار سخن می‌گوید (باستانی‌پاریزی (ب)، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۳) تا پای جغرافیا را به عرصه مطالعات تاریخی باز کند و در نتیجه در سایه همگرایی میان این دو شاخه از معرفت، به پویایی دانش تاریخ کمک کند. او می‌گوید که «راه‌های کویری در ایران، نه تنها مناطق دور دست را به یکدیگر متصل نموده است، بلکه با اشتراک‌گذاری فرهنگ در میان مردم یزد، کاشان، سبزوار، نیشابور، طبرستان، کهنوج، بم، کرمان و بافت، آنان را دوستدار و عاشق یکدیگر ساخته است.» (همو، ۱۳۶۷: ۳۴۳-۳۴۲)

ضرورتی که توجه تاریخ‌پژوه را به جغرافیا، به مثابه دانش کمکی تاریخ، معطوف می‌دارد، تنها برای آگاهی از تغییر و تحولات محیطی نیست؛ بلکه افزون بر این، او می‌کوشد تا فرصت‌ها و تهدیدهایی را به عرصه شناخت بکشاند که محیط جغرافیایی فراروی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها پدید آورده است، گرچه کسانی پیش از باستانی‌پاریزی، جغرافیای تاریخی را بخشی از تاریخ فرهنگ شمرده‌اند (بیکر، ۱۳۹۲: ۶۱)، اما او نیز در مطالعات خود کوشیده است تا نسبت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را با وضعیت و موقعیت جغرافیایی‌شان بازجوید و نشان دهد که چگونه کاریزها، به مثابه شاهکار تمدنی بشر، توانسته‌اند با تأثیرپذیری از شرایط جغرافیایی خود، در رونق اقتصاد، فرهنگ و معنویات نقش‌آفرینی کنند (باستانی‌پاریزی (ب)، ۱۳۸۵: ۳۳). او حتی با نگاه تیزبین خود در جغرافیای سیراف، دریافته است که چگونه یک چاه آب، در یک منطقه گرمسیر، توانسته است در مواقع فروکاست خود، میان توانگران و مستمندان ایجاد شکاف کند و در گرمای طاقت‌سوز این خطه جغرافیایی، به امتیاز طبقاتی در فرهنگ مردم این شهر دامن

زند(همو)(الف):۱۳۷۱:۱۵۷-۱۵۶).

برای باستانی پاریزی واحد مطالعه تمدن، روستاست. تمدن‌های جهان اگر بر مبنای نظریه غذایی مطالعه و تفسیر شوند، خواه تمدن برنج باشند، خواه تمدن گندم یا تمدن ذرت؛ خاستگاه آنها روستاست (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). تزی که او در حماسه کویر طرح می‌کند و می‌کوشد تا شواهدی برای آن بجوید، «مسئله اهمیت روستا و نقش آن در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران» است(همو)(ب):۱۳۷۱: ۱۳/۱. از منظر او، روستاها در ایران، نه تنها خاستگاه تمدن بوده‌اند که رجال تصمیم‌ساز سیاست و فرهنگ و اقتصاد و مدنیت را در دل خود پرورده‌اند و به پایتخت گسیل داشته‌اند(همان:۱۸-۱۶).

گرچه او با نظریه جغرافیایی تمدن همدلی دارد و نقش عوامل جغرافیایی در ایجاد تفاوت و تنوع فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد و در نتیجه، شناخت کلیت فرهنگ را بدون شناخت محیط امکان‌ناپذیر می‌داند؛ اما هیچگاه بسان محیط‌گرایان بر عامل صرف جغرافیا و محیط، بدون ملاحظه عامل انسانی، در ظهور و شکوفایی تمدن تکیه نمی‌کند.

میان جغرافیا و فرهنگ، از منظر باستانی پاریزی، رابطه عمیق و استواری برقرار است. به باور او، انسان خود را متعلق به سرزمینی می‌داند که در آن رشد یافته و بدان تعلق پیدا کرده است. انسان‌ها در شرایط فرهنگی و جغرافیایی خاص و تحت تأثیر عوامل جغرافیایی و سرزمینی، هویت می‌یابند و از دیگران متمایز می‌شوند؛ از این رو، شناخت جغرافیا، در شناخت فرهنگ ساکنان آن مدخلیت اساسی دارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۵۷). در این میان، جغرافیای فرهنگی که شاخه‌ای از جغرافیای انسانی به شمار می‌آید، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت نظام فرهنگی و الگوهای رفتاری در بستر مکان (جغرافیا) باشد و امکان تبیین همگونی‌ها و ناهمگونی‌های فرهنگی ناشی از محیط را فراهم کند (مهدوی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۸). بوم‌شناسی فرهنگی نیز به یاری او خواهد شتافت تا با مطالعه اثرات محیط بر فرهنگ و نیز تأثیر انسان از طریق فرهنگ بر اکوسیستم، رابطه متقابل فرهنگ و محیط طبیعی را شناسایی کند(باستانی پاریزی(ب):۱۳۸۵: ۳۷-۳۳)

۲. باستان‌شناسی

در جهان جدید، داشتن تاریخ باستان در شکل دقیق و آکادمیک آن، بدون برخورداری از باستان‌شناسی امکان‌پذیر نیست (تکمیل همایون و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱). خدمت باستان‌شناسی به تاریخ، تنها محدود به کاویدن و یافتن اشیاء و ابزار مدفون در دل خاک نیست، بلکه باستان‌شناسی آن‌گونه که در جهان جدید از آن سخن می‌رود، نوعی گشایش، رویکرد، تجربه و

آگاهی جدید تاریخی با خود دارد که آشکاراً هر یک از اینها موجب طرح پرسش‌های تازه خواهد شد که تحول معرفت تاریخی از ثمرات میمون آن خواهد بود (ملاصالحی، ۱۳۸۲: ۱۶). باستانی‌پاریزی در مقام تاریخ‌پژوهی که از خدمات باستان‌شناسی به تاریخ به‌خوبی آگاهی دارد، بر این باور است که «باستان‌شناسی، نه تنها بخش اصلی تحقیقات تاریخی است که همه‌جا به‌عنوان متحد طبیعی آن به شمار می‌رود و در مواقع لازم به یاری تاریخ می‌شتابد. اگر مقطعی از تاریخ در پرده‌ای از بی‌اطلاعی پوشیده شده باشد و اهل تاریخ از آن به روزگار جاهلیت تعبیر کنند، این باستان‌شناسی است که روزنه‌ای می‌گشاید و از طریق آن، داده‌هایی را از اشیاء جزئی مثل پاره سفال، کوزه شکسته، سنگ ناتراشیده و خشت‌های کهنه به دست می‌دهد و انسان را با سرگذشت‌های اولیه خود آشنا می‌کند» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۲۶ و ۳۲۲). او در نگاهی همدلانه با این دانش اظهار می‌دارد که باستان‌شناسی تنها یک دانش کمکی برای تاریخ نیست، بلکه در حقیقت یک فصل وابسته به آن است؛ خصوصاً از روزی که دیرینه‌شناسی جان گرفت و شناخت سنگ‌ها و ابزارهای مفرغی و آهنی در اکناف عالم به دست آمد و کربن ۱۴ عمر کاربرد اشیاء را روشن کرد و کتیبه‌ها و آثار پیش از اسلام خوانده شد و سکه‌شناسی جای خود را در تحقیقات، متمرکز کرد، توفیقات باستان‌شناسی و خدماتش به تاریخ فزونی یافت (همو(الف)، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

از منظر باستانی‌پاریزی، باستان‌شناسی علاوه بر فواید پرشمار خود، برای تاریخ نقش یک محک نیز بازی می‌کند تا منابع تاریخ را از بوتۀ آزمایش، خالص بیرون آورد، در واقع منابع تاریخ را به سنگ و سبوس می‌زند و غث را از سمین جدا می‌کند. بسیاری از تردیدهایی که در تاریخ، قرن‌ها و سال‌ها، وجود داشته، به کمک و همت باستان‌شناسان و البته وسائل فنی و شیمیایی جدید به کنار می‌روند (همو، ۱۳۸۰: ۳۸۲-۳۸۱).

خدمات باستان‌شناسی به تاریخ موجب شده است که باستانی‌پاریزی آن را نجات‌بخش بخواند و تصریح کند که باستان‌شناسی می‌تواند تاریخ را از اوهام و خرافات رهایی بخشد. «تارهای عنکبوتی بعضی افسانه‌ها که خود ما مورخین اصرار داریم آنها را برگرد حوادث تاریخی بننیم، باستان‌شناسی آنها را پاره می‌کند و دور می‌اندازد و حقیقت را روشن می‌کند.» (همان: ۳۳۰-۳۲۹)

۲.۱. باستان‌شناسی؛ فرهنگ و تمدن

امروزه باستان‌شناسی نوین به این دریافت رسیده است که با تکیه صرف بر توصیف، نمی‌توان به بازسازی گذشته پرداخت؛ از این رو، با یاری دانش‌های کمکی می‌کوشد تا وجوه و ابعاد

۱۲۰ / ضرورت توجه به دانش‌های کمکی تاریخ از منظر باستانی پاریزی ... / فخری زنگی آبادی و ...

فرهنگی و مدنی جوامع پیشین و فرایندهای تغییر و تحول آن را به عرصه شناخت بکشاند و از این طریق به بازسازی هندسه فرهنگی و تمدنی جوامع پیشین همت گمارد (Funari, 1997: 190).

کشفیات باستان‌شناسان از دو جهت می‌تواند مددکار مورخان در شناخت فرهنگ اقوام پیشین باشد: هم سبک زندگی آنها را نشان می‌دهد و هم پرده از زبان و واژگان آنها برمی‌دارد و از این طریق، فرهنگ مادی و معنوی آنها را به عرصه شناخت و داوری می‌کشاند (Mazour, 1971: 10). باستان‌شناسان بر این باورند که یک اثر فرهنگی، در کنار زبان نوشتاری، منبعی در خصوص افکار، رفتار و شیوه‌های زندگی انسان‌ها پدید می‌آورد که می‌تواند جنبه‌های مردم‌شناسانه و زبان‌شناسانه کار مورخان را تقویت کند (عسگرپور، ۱۳۹۰: ۲۲۹-۲۲۸). یک اثر باستانی، پیش از آنکه متعلق به یک مکان خاص باشد، به یک فرهنگ و یک ایدئولوژی فرهنگی تعلق دارد؛ لذا تعلقات فرهنگی عارض بر آن اثر، می‌تواند به شناخت هویت تاریخی آن کمک کند (جلالی، ۱۳۷۳: ۱۶۸).

باستان‌شناسی با نقب‌زدن به گذشته، قدم به فضایی متراکم از فرهنگ، سنت و گفتمان‌های خاموشی می‌گذارد که برای استنتاج آنها باید به رمزگشایی دست زد و با طرح پرسش‌های هویتی و معرفتی، پاسخ‌های مناسب را دریافت کرد. فراورده‌های او می‌تواند هم برای پرسش‌هایی که در تاریخ بی‌جواب مانده‌اند، پاسخ درخوری فراهم کند و هم به نوبه خود به خلق ایده‌ها و گفتمان‌های جدید در عرصه مطالعات تاریخی دامن زند (باستانی پاریزی (الف)، ۱۳۸۵: ۲۳۸). از این حیث، مورخان، وامدار باستان‌شناسان در روایت‌های خود از وجوه فرهنگی و تمدنی جوامع خاموش گذشته هستند که از روی فراورده‌ها به شناخت فرایندها همت کرده‌اند تا نشان دهند که آثار کشف‌شده در دل کدام فرهنگ پدید آمده‌اند و با کدام علائق و سلائق پیوند داشته‌اند (ملاصالحی، ۱۳۸۵: ۲۷).

تحول گفتمانی و تغییر ژانر در عرصه تاریخ‌پژوهی، از عمده‌ترین نکاتی است که از منظر باستانی پاریزی محصول کمک‌های باستان‌شناسی به تاریخ است. با عنایت به همین معنا، می‌گویند که تاریخ به وسیله باستان‌شناسی، کم‌کم از تاریخ نظامی و شخصیت‌ها به تاریخ اجتماعی و مردمی منتقل خواهد شد و کم‌کم به انگشت‌هایی که تار و پود تمدن را بافته‌اند، توجه خواهد شد. چه، ثابت شده است که تاریخ عالم در حکم یک قالی چهار فصل است که تار و پود آن را دست‌های زیادی از همه‌جای جهان بافته‌اند. از همین روست که موزه‌ها، دانش تاریخ را قانونمند و جهانی خواهند کرد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۳۲؛ همو (الف)، ۱۳۸۵: ۲۳۸).

در حوزه تمدنی نیز، یافته‌های باستان‌شناسی می‌تواند از دو جهت به یاری تاریخ‌پژوهان بشتابد. نخست اینکه با تأمل در آثار و بقایا نشان دهد که گذشتگان چگونه با توسعه شبکه راه‌های ارتباطی و ساخت مخازن آب شرب توانسته بودند در توسعه تمدنی نقش آفرینی کنند (سرافراز و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۱) و دو دیگر اینکه با کشف منابع و مستندات نظام‌های نوشتاری زبان‌های منسوخ و متروک جوامع گذشته و رمزگشایی از آنها، مورخان را به شناخت نظام دانایی اقوام پیشین هدایت کنند و افق‌های فکری جدیدی را فراروی آنها بگشایند (ملاصالحی، ۱۳۹۲: ۱۵۱). نظر به همین کارکرد است که باستانی‌پاریزی، دانش‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی را به «بند ناف تاریخ» تعبیر می‌کند و با این تعبیر تمثیلی، حیات تاریخ را از حیث پیوند با گذشته‌های باستانی، در گرو اتصال به همین ناف می‌داند (باستانی‌پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۵۰).

امروزه باستان‌شناسی روندگرا، به دانشی بدل شده است که با بررسی دقیق جریان‌ها و پوشش‌های فرهنگی می‌کوشد تا مکانیزم تغییر و دگرگونی فرهنگ‌ها و تمدن‌های اعصار گذشته را به دست دهد (موسی‌پور نگاری و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۸-۱۹). بی‌تردید یافته‌های این دانش، از یک سو، به تأیید، تقویت یا رد و ابطال داده‌ها و مدعیات تاریخی خواهد پرداخت و از سوی دیگر، دست مورخان را برای تحلیل و تفسیر خواهند گشود و برای این کار، شواهد و مستنداتی را در اختیار آنان قرار خواهد داد.

با عنایت به پتانسیل‌های باستان‌شناسی و نقشی که می‌تواند در بالندگی دانش تاریخ ایفا کند، باستانی‌پاریزی از آن به‌مثابه یک کاتالیزور تعدیل یاد می‌کند و می‌گوید که این دانش در حکم خمیرمایه‌ای برای تنور گفت‌وگوی تمدن‌هاست. باستان‌شناسی مقام و مرتبت دولت‌ها و ملت‌ها را در پیشرفت تمدن‌ها بالا می‌برد و حق‌کشی‌ها و زیاده‌روی‌های تاریخ را مهار می‌کند و این جنبه خاص از تحقیقات باستان‌شناسی برای تاریخ اهمیت خاص دارد که به تدریج ثابت می‌کند که هیچ‌چیز به هیچ فرد و شخصیت تاریخی پیوستگی ندارد و همه‌چیز بالاخره در اختیار ملت‌ها قرار می‌گیرد و صاحب همه‌چیز ملت است (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۱ و ۳۷۸ و ۳۳۳). به باور او، باستان‌شناسی از زاویه‌ای به مطالعه آثار می‌پردازد که عرب و عجم، ترک و بلغار، کرد و لر همه در آن شریک‌اند و با آن توافق قطعی دارند. در حقیقت، نگاه این دانش به گونه‌ای است که در آن، اشیا تورفان، استیل حمورابی، لوحه‌های معبد آمون و کتیبه‌های مسجد قیروان با یک دید مطالعه می‌شوند و آن شناخت نفس‌الامر و درک واقعیت است. آنگاه از مجموع این اطلاعات، تاریخ اجتماعی دوران گذشته را پیش رو قرار می‌دهد و در این میان، بسیاری از آراء و نظراتی که پیش از این از سوی مورخان ابراز شده است، تعدیل می‌کند

۲,۲. باستان‌شناسی؛ عاملیت و ساختار

عاملیت و ساختار، پدیده‌ای دوگانه است؛ هر کنش اجتماعی، در برگیرنده یک ساختار و هر ساختار، نیازمند کنش اجتماعی است؛ لذا این دو به نحو جدایی‌ناپذیری در هم تنیده‌اند (ریترز، ۱۳۷۹: ۸۱۲) ساختارهای اجتماعی، محدودیت‌هایی را بر عمل و کنش عاملان تحمیل می‌کنند؛ اما در همان حال، از طریق خلق قواعدی که زمینه‌ساز کنش‌های جدیدند، یاریگر کنش و کنشگران نیز می‌شوند. تاریخ برای شناخت همکنشی این پدیده دوگانه، به باستان‌شناسی محتاج است.

اگر تاریخ‌پژوهان بتوانند بر بنیاد دستاوردهای باستان‌شناسان، ساخت اجتماعی ادوار باستانی را بازآفرینی ذهنی کنند، آنگاه توفیق خواهند یافت که نقش عاملان و کنشگران را در درون آن ساختارها تبیین و تفسیر کنند. چه، کنش‌های انسانی همیشه در درون ساختارها رخ می‌دهد و معنای خود را در پیوند با آنها نشان می‌دهد (کالینیکوس، ۱۳۹۲: ۱۱۱) توجه به عاملیت در ساختارها موجب خواهد شد که تاریخ‌پژوه دریابد که چرا برخی از روابط انسانی در چنین ساختارهایی قابلیت تداوم به نسل‌های بعد را نداشته‌اند و با فروپاشی و زوال آن جوامع و ساختارهایش، به همراه آن در دل خاک دفن شده‌اند.

باستان‌شناسی به کمک مردم‌شناسی و زبان‌شناسی، گاه از روی آثار و یافته‌های به‌دست‌آمده می‌تواند تعامل انسان را با محیطی که در آن می‌زیسته است آشکار کند و نشان دهد که عاملان چگونه در آن ساختارها عمل می‌کرده‌اند و به یاری کدام ابزارها توانسته‌اند موانع موجود را از میان بردارند. فرآورده‌هایی که از این طریق در خدمت تاریخ قرار خواهد گرفت، این دانش را از حدس و گمان در خصوص اقوام و ملت‌هایی که هیچ آگاهی متقن و مستندی به آنها در اختیار ندارد، رهایی خواهد داد و دست آن را برای دآوری‌های تاریخی در خصوص کنش‌های آنان در جنگ و صلح خواهد گشود (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۳۵-۳۳۴). تاریخ‌پژوهانی که ارزش و اهمیت این کار را می‌دانند، می‌کوشند تا در پرتو یافته‌های باستان‌شناسی در امور خوراک، پوشاک و مسکن اقوام پیشین، نه تنها روابط آنها را با زیست‌بومشان در کانون توجه خود قرار دهند، بلکه تأثیر تعامل و روابط با اقوام دیگر را در این عرصه‌ها بازجویند و تفسیر نوینی از آنها ارائه دهند (دان، ۱۳۸۸: ۳۷).

تاریخ، مستقیماً به گذشته‌های پنهان و مدفون راهی ندارد. عنصر خیال نیز هرگز نمی‌تواند ساختار جوامع پیشین را بدون اتکا به یافته‌های باستان‌شناسان، در مخیله مورخان بازآفرینی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۲۳

کند؛ این باستان‌شناسی است که به‌عنوان یک رشته علمی واسطه و مددکار تاریخ، می‌کوشد تا از راه مطالعه شواهد مادی - فرهنگی، به بازسازی و شناخت تاریخ فرهنگ‌ها و جوامع پیشین دست یازد. در یک مفهوم کلی‌تر، باستانی‌شناسی، با جست‌وجو در فرایندهای رفتاری و کنش‌های فکری مفقود گذشته، در پی کشف رشته‌هایی است که پیوندهای فکری میان جوامع مفقود دیر با کیان‌های موجود امروز را برقرار می‌کند و میراث گذشتگان را در پیش چشم امروزیان می‌آورد و بدین‌گونه به غنای هویت تاریخی کمک می‌کند (باستانی‌پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۵۰).

هرگز نباید یافته‌های باستان‌شناسی را محدود به کاسه، کوزه و ابزار مادی دانست؛ چه، در ورای این ابزارها، اندیشه‌هایی نهفته است که به نیازهای زمانه خود، پاسخ داده‌اند. همین اندیشه‌هاست که اگر باستان‌شناس به کشف و فهم آنها توفیق یابد، سخاوتمندانه به بسط اندیشه تاریخی کمک خواهد کرد و از این رهگذر، رشته اتصال میان باستان‌شناسی و تاریخ وثیق‌تر خواهد شد (ملاصالحی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۱).

در جوامع مدفون، روزی انسان‌ها در ساختارهای موجود، کنشگران عرصه‌های مختلف بوده‌اند. هم ساختار محیط جغرافیایی، آنها را مقید به قیود خود می‌کرد و هم ساختارهای سیاسی و اجتماعی موجب قبض و بسط عرصه کنش‌ها و واکنش‌های آنان می‌شد. در درون این ساختارها، انسان‌ها همواره به ارزش‌گذاری (خلق ارزش) و ارزش‌گزاری (پاسداری از ارزش) مشغول بوده‌اند و همه افکار و رفتار و تعاملات آنها در راستای اهتمام به ارزش‌ها، خواه در مقام آفرینش و خواه در مقام حراست، بوده است. یعنی در درون همان ساختارهای موجود، گاه به ارزش‌گذاری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی می‌پرداختند و گاه در همان ساختارها به پاسداری از ارزش‌های آفریده‌شده اهتمام می‌ورزیدند. لذا اگر خدمت باستان‌شناسی به تاریخ را پرتوافکنی بر ارزش‌های گذشته بدانیم، تاریخ در شناخت ارزش‌های رایج در جوامع پیشین، مدیون باستان‌شناسی خواهد بود (باستانی‌پاریزی (الف)، ۱۳۷۸: ۱۶۰-۱۵۹).

توجه به باستان‌شناسی به‌مثابه یک دانش آلی (ابزاری) برای تاریخ، باستانی‌پاریزی را به این داوری کشانده است که باستان‌شناسی، طول عمر مفید تاریخ را دو برابر کرده است (همان: ۱۶۰-۱۵۹)، یعنی اگر تا پیش از اکتشافات باستان‌شناسی، عمر مفید تاریخ به سه هزار سال می‌رسید، اکنون به پنج یا شش هزار سال رسیده است. باستان‌شناسی باعث شده است که گره‌های کور تاریخ گشوده شود و ابهاماتی که در خصوص ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران پیش از اسلام وجود داشت و عمدتاً افسانه می‌نمود، اینک از صورت تاریخی

محض برخوردار شوند. از همین رهگذر، بسیاری از معضلات تاریخ اجتماعی که این روزها در کانون توجه تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است، به کمک کاسه کوزه‌های شکسته‌ای که از ویرانه‌ها به دست می‌آیند و اطلاعات تازه‌ای در باب ساختار حیات اجتماعی مردم قرون پیشین به ما می‌دهند، گشوده خواهد شد. بی‌جهت نیست که باستانی پاریزی معتقد است که باستان‌شناسی، تاریخ را به استغنا خواهد کشاند و بر عمق و وسعت این دانش کهن خواهد افزود و آن را کهن‌تر خواهد کرد (همان: ۳۲۶).

نتیجه

جغرافیا و باستان‌شناسی از عمده‌ترین دانش‌های کمکی تاریخ هستند که باستانی پاریزی، بهره‌گیری از آنها را برای پویایی دانش تاریخ بایسته و شایسته می‌شمارد. در یک نگاه کلی، دانش‌های بشری از آنجا که به دو دسته تولیدکننده و مصرف‌کننده تقسیم می‌شوند و تاریخ در زمره دانش‌های مصرف‌کننده جای می‌گیرد، باستانی پاریزی با عنایت به همین معنا، لزوم بهره‌وری تاریخ از دو دانش کمکی را متذکر می‌شود و خاطر نشان می‌کند که شناخت تاریخ به‌مثابه مظروف، بدون شناخت جغرافیا به‌مثابه ظرف، امکان‌پذیر نیست. از آنجا که هیچ حادثه‌ای در خلأ رخ نمی‌دهد و این جغرافیاست که در حکم ظرفی برای مظروف تاریخ عمل می‌کند، برای باستانی پاریزی از چنان اهمیتی برخوردار است که شناخت تاریخ را موقوف به شناخت آن می‌داند؛ چه، این جغرافیاست که با شرایط و مقتضیات خود می‌تواند در وقوع یا عدم وقوع رویدادهای تاریخی ایفای نقش کند. از این رو شناخت آن می‌تواند تاریخ‌پژوه را در مطالعه رویدادهای تاریخی، از حیث شرایط وقوع توانا تر کند. دانش باستان‌شناسی نیز از طریق یافته‌های خود می‌تواند به تأیید و تقویت مدعیات تاریخی یا ابطال آنها بپردازد و حتی در سطحی فراتر، روزهایی را به سوی تاریخ‌خانه تاریخ بگشاید و آنها را به عرصه شناخت بکشانند. گاه یافتن یک سکه توسط یک باستان‌شناس، می‌تواند تصویری از اوضاع اقتصادی، روابط تجاری و نظام سیاسی یک دوره را در پیش چشم مورخ ترسیم کند و دست او را برای داوری بهتر بگشاید. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی ضرورت توجه به این دانش را یادآور می‌شود و اظهار می‌دارد که باستان‌شناسی از آنجا که مواد خام تاریخ را فراهم می‌کند، لازم است پیوند آن با تاریخ همیشه حفظ شود تا تاریخ‌پژوهان با بهره‌گیری از یافته‌های آن بتوانند به پویایی دانش تاریخ کمک کنند.

کتاب‌شناخت

آبادیان، حسین (۱۳۹۴) «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی»، *ایران‌نامه*.
ایست، گوردون (۱۳۹۳) *تاریخ در بستر جغرافیا*، ترجمه حاتمی‌نژاد و پیغمبری، تهران: پژوهشکده
اسلام.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۷) *از سیر تا پیاز*، تهران: علم.

_____ (آ) (۱۳۷۱) *ماه و خورشید و فلک*، قم: خرم.

_____ (ب) (۱۳۷۱) *حماسه کویر*، قم: خرم.

_____ (۱۳۷۱) «راهی به دل خوارزم»، *آشنا*، شماره ۷، صص ۵۹-۵۴

_____ (الف) (۱۳۷۸) *خود مشت و مالی*، تهران: نامک.

_____ (ب) (۱۳۷۸) *محبوب سیاه و طوطی سبز*، تهران: پیمان.

_____ (۱۳۸۰) *کاسه کوزه تمدن*، تهران: علم.

_____ (آ) (۱۳۸۵) *جامع‌المقدمات*، تهران: علم.

_____ (ب) (۱۳۸۵) *فرمانفرمای عالم*، تهران: علم.

_____ (۱۳۸۸) *زیر چل چراغ توی شناچراغ*، تهران: علم.

_____ (آ) (۱۳۹۲) *هفت عروس و یک داماد*، تهران: علم.

_____ (ب) (۱۳۹۲) *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: علم.

_____ (۱۳۹۳) *کوه‌ها با هم‌اند*، تهران: علم.

برگ، پیتر (۱۳۷۶) «ضرورت همگرایی جامعه‌شناسی و تاریخ؛ نگاهی به رابطه نظریه اجتماعی و تاریخ»، ترجمه حسین علی‌نوذری، *فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران*، شماره ۲، صص ۹۳-۱۲۲.

بیکر، زن. اچ (۱۳۹۲) *جغرافیا و تاریخ*، ترجمه مرتضی‌گودرزی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۸۱) «روابط متقابل انسان و محیط»، *فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی*، سال
۱۷، شماره ۲، صص ۸-۳۱.

تکمیل همایون، ناصر؛ نظام‌آبادی، مهسا (۱۳۹۰) «تاریخ بدون باستان‌شناسی»، *فصل‌نامه آزما*، شماره ۸۳
، صص ۹-۱۱.

جردن، تری و راوتتری، لستر (۱۳۸۰) *مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی*، ترجمه محمد سلیمانی و سیمین
تولایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

جلالی، رضا (۱۳۷۳) «روش‌های باستان‌شناسی در مطالعه و شناخت آثار و بقایای اقوام و امم پیشین»،
نشریه بیات، سال ۱، شماره ۲، قسمت دوم، صص ۱۷۳-۱۶۶-.

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۲) «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری دکتر باستانی پاریزی»، *مجله کتاب ماه
تاریخ و جغرافیا*، شماره ۷۵.

_____ (۱۳۸۳) *تاریخ جهان*، تهران: انتشارات کتب درسی آموزش و پرورش.

_____ (۱۳۸۸) *تاریخ تمدن و فرهنگ جهان*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سخن.

۱۲۶ / ضرورت توجه به دانش‌های کمکی تاریخ از منظر باستانی پاریزی ... / فخری زنگی آبادی و ...

- رضایی، زهره؛ الهیاری، فریدون؛ جعفری، علی‌اکبر (۱۳۹۷) «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، فصل‌نامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۸، شماره ۲، صص ۸۳ - ۶۱
- رنجبر، محمدعلی (۱۳۹۵) «پارادایم‌شناسی باستانی پاریزی»، نشریه پژوهش‌های علوم تاریخی، شماره ۱. ریترز، جورج (۱۳۷۹) نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثالثی، تهران: علمی.
- سرافراز، علی‌اکبر و تیموری، محمود (۱۳۸۸) «خلیج فارس بر اساس مطالعات باستان‌شناسی»، نشریه باغ نظر، سال ۶، شماره ۱۱، صص ۵۲-۳۹
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰) تفرج صنع، تهران: سروش.
- سعیدی، عباس (۱۳۷۸) مبانی جغرافیای روستایی، تهران: سمت.
- شاه‌ملکی، رضا «هویت و انسان‌گرایی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، فصل‌نامه جنای شاپور، شماره ۲، تابستان ۹۴
- شکوئی، حسین (۱۳۷۵) اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، تهران: گیتاشناسی.
- _____ (۱۳۶۴) فلسفه جغرافیا، تهران: گیتاشناسی.
- صدقی، ناصر (۱۳۸۸) «روش‌شناسی ابن‌خلدون در مطالعات تاریخی»، فصل‌نامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، سال ۱۹، شماره ۲، صص ۱۹-۴۲.
- عابدی سروستانی، احمد (۱۳۹۱) «تعامل انسان با طبیعت»، فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۰۷، صص ۵۱۴-۴۸۳.
- عسگرپور، وحید (۱۳۹۰) «استعمار، شرق‌شناسی و باستان‌شناسی»، نشریه سوره اندیشه، شماره ۵۰ و ۵۱، صص ۲۳۰-۲۲۶.
- علی‌جان، مهدی؛ شرفی، محبوبه (۱۳۹۹) «مقایسه تحلیلی جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه و اصطخری»، فصل‌نامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۰، شماره ۲۵، صص ۲۱۵ - ۲۴۱.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد؛ فرهانی منفرد، مهدی؛ اسماعیلی، حبیب‌الله (۱۳۸۷) «تاریخ و دیگر علوم انسانی در تعامل با یکدیگر»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۲۴، صص ۲۴-۳۷.
- کالینیکوس، آلکس (۱۳۹۲) ساختن تاریخ، ترجمه مهدی گرایلو، تهران: پژواک.
- کلمرزی، عبدالرضا (۱۳۹۸) «باستانی پاریزی؛ پیوند تاریخ‌نگاری سنتی و نوین»، تاریخ‌نگاری نوین در ایران. از عصر ناصری تا انقلاب اسلامی، (مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ‌دانان ایران)، به‌کوشش هدیه تقوی، تهران: نگاه گستران فردا.
- کهن، گوئل (۱۳۹۳) «فراخ‌نگاری و انگیزه‌پروری باستانی پاریزی»، نشریه بخارا، شماره ۹۹.
- ملاصالحی، حکمت‌الله (۱۳۹۶) «پیوندها و پیوستگی‌های میان دانش باستان‌شناسی و تاریخ»، فصل‌نامه خردنامه، شماره ۱۸، صص ۱۵۶-۱۳۷.
- ملاصالحی، حکمت‌الله، پروین‌زاد، مهدی (۱۳۸۵) «باستان‌شناسی و تاریخ»، ماهنامه کیهان فرهنگی، شماره ۲۴۳ و ۲۴۴، صص ۲۱-۵.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۲۷

ملاصالحی، حکمت‌الله (۱۳۸۲) «خانه تاریک تاریخ و پیل باستان‌شناسی»، مجله باستان‌پژوهی، شماره ۱۱، صص ۱۶-۱۱

_____ (۱۳۸۵) «نگاهی به تاریخ باستان‌شناسی»، نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۲۴۳ و ۲۴۴، صص ۲۷ تا ۲۵

_____ (۱۳۹۲) «از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱، صص ۱۲۶-۱۰۹.

موسی‌پور نگاری، فریبا؛ مرتضوی، مهدی (۱۳۹۴) «گفته‌ها و ناگفته‌هایی درباره باستان‌شناسی روندگرا»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۹، دوره ۵، صص ۲۶-۷.

مولایی هشیجین، نصرالله (۱۳۸۵) «چشم‌انداز جغرافیایی»، فصل‌نامه چشم‌انداز جغرافیایی، سال ۱، شماره ۱، صص ۱۸-۵.

نورائی‌نیا، زهره (۱۳۹۶) «پژوهشی در تعامل تاریخ و ادبیات با نگاهی به گذشته ادبی ایران»، فصل‌نامه ادبیات فارسی، شماره ۳۷، صص ۱۲۶-۱۰۷

ودیدی، کاظم (۱۳۴۸) «رابطه جغرافیا با تاریخ»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۱۹، صص ۲۰۰-۱۹۱.

Carr, David (2001) "Place and Time: On the Interplay of Historical Points of View", *History and Theory*, Vol.40, No.4, pp.153-167

Funari, Pedro (1997) "Archaeology, History, and Historical Archaeology in South America", *International Journal of Historical Archaeology*, Vol. 1, No.3, pp.189-206-

Guelk, Leonard (1997) "The Relation between Geograpy and History Reconsidered", *History and Theory*, Vol.36, No.2, pp.216-234

Jakle, John (1980) "Historical Geography: Focus on the Geographic Past and Historical Place", *Environmental Review*, Vol.4, No.2, pp.2-5

Janssen, Lydia (2017) "The Rise of Axillary Sciences in Early Modern National Historiography", *History of European Ideas*, Vol.43, Issue 5, pp.427-441

Matthee, Rudi (2015) "Mohammad Ebrahim Bastani Parizi: Historian of Iran", *Perspectives on History, The Newsmagazine of The American Historical Association*, Vol.53, Issue 4, p.36.

Mazour, Anatole (1971) *Men and Nations*, New York: Harcourt Brace Jovanovich, INC

Mises, Ludwig Von (1957) *Theory and History*, New Haven: Yale University Press.

Semple, Ellen. (1908) "Geographical Location as a Factor in History", *Bulletin of American Geographical society*, Vol.XL, No.2, pp.65-81

Willams, Micheal (1992) "The Relation of Environmental History and Historical Geograpy", *Journal of Historical Geography*, Vol.20, Issue 1, pp.3-21

List of sources with English handwriting

Persian

- ‘Ābedī Sarvestānī, ‘Aḥmad (1391 Š) “Ta’āmol-e Ensān bā Ṭabīat”, *Faslnāma-ye Tahqīqāt-e joḡrāfiā*, No.107, pp.483-514 [In Persian]
- Alijani, Mehdi, Sharafī, Mahbobeh (2020) “Analytical Comparison of Ibn Khordadbeh and Istakhri’s Geography Writing”, *Historical Perspective & Historiography*, No.25, pp.215- 241 [In Persian]
- ‘Asgarpūr, Vahīd (1390 Š) “Esti’ mār, Šarq Šināsī va Bāstānšīnāsī”, *afala-ye Sūra-ye ‘Andīša*, No.51-52, pp.226-230 [In Persian]
- Baker, Allen H. (1392 Š) *joḡrāfiā va Tārīk*, translated by Mortazā Gūdarzī, Tehrān: Pažūheškada-ye Tārīk-e Eslām [In Persian]
- āstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm Ibrāhīm (1393 Š) *Kūh-hā bā hamand va*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1367 Š) *Az Sūr tā Pīāz*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1371 Š) “Rāhī be del Kārazm”, *Āšenā*, No.7, PP54-59 [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1371 Š) *Ḥamāsa-ye Kavūr*, Qom: Kōrram [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1371 Š) *Māh va Kōršīd va Falak*, Qom: Kōrram [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1378 Š) *Kōd MoŠt va Mālī*, Tehrān: Nāmāk. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1378 Š) *Mahbūb-e Šīyāh va Ṭūṭī*, Tehrān: Peymān. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1380Š) *Kāse Kūze-ye Tamaddon*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1385 Š) *ĵāmi’ al-Moqadamāt*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1385 Š) *Farmānfarmā-ye ‘Ālam*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1388 Š) *Zīr-e Čel čerāḡ Tūye Šāh čerāḡ*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1392 Š) *Haft ‘Arūs va Yek Dāmād*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Bāstānī Pārīzī, Moḥammad Ibrāhīm (1392 Š) *Šīyāsāt va Eqtešād-e Ašr-e Šafavī*, Tehrān: ‘Elm. [In Persian]
- Berg, Peter (1376 Š) “Zarūrāt-e Hamgarānī ĵāmai šīnāsī va Tārīk”, translated by Ḥossein ‘Alī Nowḡarī, *Faşlnāme-ye Tārīk-e Moāšer*, No.2, pp.93-122 [In Persian]
- Callinicos, Alex (1392 Š) *Sāktan-e Tārīk*, translated by Mahdī Garāylū, Tehrān: Pižvāk [In Persian]
- Donn, Rass (1388 Š) *Tārīk Tamaddon va Farhang-e Jahān*, translated by ‘Abdolḥossein Āḡarang, Tehrān: Soḡan [In Persian]
- East, Gordon (1393 Š) *Tārīk dar Bestar-e joḡrāfiā*, translated by Ḥātāmīnezād va Peyḡambarī, Tehrān: Pežūhiškada Tārīk-e Eslām. [In Persian]
- Ġolāmrezā Kāšī, moḥammad javād; et. Al (1387 Š) “Tārīk va Dīgar ‘Olūm-e Ensānī dar Ta’āmol bā Yekdīgar”, *Majāla-ye Ketāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, No.124, pp.24-37 [In Persian]
- Jalālī, Rezā (1373 Š) “Ravešhā-ye Bāstānšīnāsī dar Moṭāle’-e va Šenākt-e Āṭār va Baqāyā-ye ‘Aqvām va Omam-e Pišīn”, *Našriya-e Bayāt*, Vol.1, No.2, pp.166-173 [In Persian]
- Jordan, Terry; et. Al (1380 Š) *Moqadamaū Bar joḡrāfiā-ye Farhangī*, translated by Moḥammad Soleymānī va Šīmīn Tavallānī, Tehrān: Pažūhešgā -e Farhang, honar va Ertebātāt

[In Persian]

Kalmarzi, 'Abdol rezā(1398 Š) "Bāstānī Pārizī; Peyvand-e Tārīknegārī-ye Sonnatī va Novīn dar Irān", *Majmu'a Maqālāt-e Sevvomīn Kongira-ye Tārīkdānān-e Irān*, Edited by Hediye Taqavī, Tehrān: Negāh Gostarān-e Fardā Pežvāk [In Persian]

Keyrandīš, 'Abdolrasūl(1383 Š)*Tārīk-e Jahān*, Tehrān: Āmūzeš va Parvareš [In Persian]

Molla Salehi, Hekmatollah (2013) "From the Pen of Historians to the Pickax of Archaeologists", *Journal of Archaeological Studies*, Vol.5.No.1, pp.109-126 [In Persian]

Mollā Sāleḥī, Ḥekmatollāh (1382 Š) "Kāne-ye Tārīk-e Tārīk va Bāstānšenāsī", *Majale-ye Bāstān Pažūhī*, No.11,pp.11-16. [In Persian]

Mollā Sāleḥī, Ḥekmatollāh (1385 Š) "Bāstānšenāsī va Tārīk", *Keyhān-eFarhangī*,No.243-244,pp.5-21. [In Persian]

Mollā Sāleḥī, Ḥekmatollāh(1385 Š) "Negāhī be Tārīk-e Bāstānšenāsī", *Keyhān-e Farhangī*, No.243-244, pp.25-27. [In Persian]

Mollā Sāleḥī, Ḥekmatollāh (1396 Š) "Peyvand-hā va Peyvastegī-ha-ye Mīān-e Daneš-e Bāstānšenāsī va Tārīk", *Faslnāme-ye Kīradnāma*, No18,pp.137-156 [In Persian]

Mosapour Negari ,Fariba , Mortazavi, Mehdi (2016) "Said and Unsaid about the Processual Archaeology", *Pazhoresh-ha-ye Bastanshenasi Iran*, Vol.5, No.9, pp.7-26 [In Persian]

Mowlāi Hašjīn,Nasrollāh(1385 Š) "ČaŠmandāz-e joḡrāftāi", *Faslname-ye ČaŠmandāz-e joḡrāftāi*, Vol.1, No.1, pp.5-18 [In Persian]

Nūrāi nīā,Zohre (1396 Š) "Pažūhešī dar Ta'āmol-e Tārīk va Adabīāt bā Negāhī be Gozašte-ye Adabī-ye Irān", *Faslnāme-ye Adabīāt-e Fārsī*, No.37,pp.107-126 [In Persian]

Pāpolī Yazdī, Moḥammad Ḥosseīn (1381 Š) "Ravābet-e Motaqābel-e Ensān va Moḥīṭ", *Faslnāme-ye Tahqīqāt-e joḡrāftāi*, Vol.17, No.2, pp.8-31 [In Persian]

Ranjbar, Mohammad Ali (2017), " The paradigm of Bāstānī Pārizī's Historiography", *Historical Sciences Studies*. Vol.8, No.13, P. 37-56. . [In Persian]

Rezaīi, Zohreh, Allahyari, Fereydoon , Jafari, Aliakbar (2018) "Stance of Historiography for the Public in Bastani Parizi View, an Analytical Prospect", *Historical Perspective & Historiography*, No.22, pp.61-83 [In Persian]

Ritzer, George (1379 Š) *Nazarīye-hā-ye jām 'e-e Šenāsī dar Dowrān-e Mo 'āšer*, translated by Moḥsen ṭalāṭī, Tehrān: 'Elmi [In Persian]

Saīdī, 'Abbas (1378 Š)*Mabānī-ye joḡrāftā-ye Rūstāi*,Tehrān: Samt [In Persian]

Sarafraz, 'Alī Akbar; et. Al (1388 Š) " Kālī-e Fārs bar 'Asās-e Motāle 'āt-e Bāstānšenāsī", *Majala-ye Bāḡ-e Nazar*, Vo.6, No.11, pp.39-52 [In Persian]

Sedghī, Naser (2009) "The Methodology of Ibn- Khaldun in Historical Studies, *Historical Perspective & Historiography*, Vol.19, No.2, pp.19-41 [In Persian]

Šokūhī, Ḥosseīn (1364 Š) *Falsafī joḡrāftā*,Tehrān:Gītā Šenāsī [In Persian]

Šokūhī, Ḥosseīn (1375 Š) '*Andīše-hā-ye Now dar Falsafe joḡrāftā*,Tehrān:Gītā Šenāsī [In Persian]

Sorūš, 'Abdolkarīm (1370 Š) *Tafarroj-e Son '*, Tehrān: Sorūš [In Persian]

Takmīl Homāyūn, Nāšer; et. al (1390 Š) "Tārīk Bedūn-e Bāstānšenāsī", *Faslnāma-ye Āzmā*, No.83, pp.8-31. [In Persian]

Vadī'ī,Kāzem(1348 Š) "Rābete-ye joḡrāftā bā Tārīk",*Majale-e Barrasī-hā-ye Tārīkī*, No.19, pp.191-200. [In Persian]

English Source

Carr, David (2001) "Place and Time: On the Interplay of Historical Points of View", *History and Theory*, Vol.40, No.4, pp.153-167

Funari, Pedro (1997) "Archaeology, History, and Historical Archaeology in South America", *International Journal of Historical Archaeology*, Vol. 1, No.3, pp.189-206-

Guelk, Leonard (1997) "The Relation between Geography and History Reconsidered", *History and Theory*, Vol.36, No.2, pp.216-234

- Jakle, John (1980) "Historical Geography: Focus on the Geographic Past and Historical Place", *Environmental Review*, Vol.4, No.2, pp.2-5
- Janssen, Lydia (2017) "The Rise of Axilliary Sciences in Early Modern National Historiography", *History of European Ideas*, Vol. 43, Issue 5, pp.427-441
- Mathee, Rudi (2015) "Mohammad Ibrahim Batani Parizi: Historian of Irān", Perspectives on History, *The Newsmagazine of The American Historical Association*, Vol.53, Issue 4,p.36.
- Mazour, Anatole (1971) *Men and Nations*, New York: Harcourt Brace Jovanovich, INC
- Mises, Ludwig Von (1957) *Theory and History*, New Haven: Yale University Press.
- Semple, Ellen. (1908) "Geographical Location as a Factor in History", *Bulletin of American Geographical society*, Vol. XL, No.2, pp.65-81
- Willams, Micheal (1992) "The Relation of Environmental History and Historical Geography", *Journal of Historical Geography*, Vol.20, Issue 1, pp.3-21

**The Necessity of Attention to the Auxiliary Sciences of History in Bastani
Parizi's View
(Case Study: Geography and Archeology)¹**

Fakhri zangiabadi²
Ali NazemianFrad³
Hadi Vakili⁴

Received: 2021/02/18
Approved: 2021/05/27

Abstract

Mohammad Ibrahim Bastani Parizi (1304-1393) is one of the few researchers who has a special and unique style in the field of historical studies. In this style, reliance on the auxiliary sciences of history has a prominent aspect. Although he has accepted the independent status of history as a scientific discipline and has been teaching and researching in this field for many years, what is the secret of history's need for auxiliary sciences and neglect of them has caused Which defect counts? The findings of the present research which is based on qualitative method and descriptive-analytic approach show that Bastani Parizi, believing in the consumer nature of history as a field of knowledge, contains that the contribution of these auxiliary fields of knowledge will throw light on the hidden corners of the past and put them on the brightarena of clarification and better understanding.

Keywords: History, Geography, Archeology, Auxiliary sciences of history.

1. DOI: 10.22051/hph.2021.35118.1501

2. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: zangiabadi.fakhri@gmail.com

3. Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author); Email: nazemian@um.ac.ir

4. Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran; Email: vakili@um.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507